

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

گفتم مخصوصاً مشرق و شمال بلی چونکه انگلیسان بسبب وجود قوه در جنوب در تحت قدرت آنها از آن جا آسوده خاطر بودند و با عملیات نظامی که در عراق عرب میکردند از مغرب هم نگرانی نداشتند و مغرب ایران راهم در حکم بین‌النهرین تصور میکردند.

و اما مشرق و شمال - در شمال تازه شروع کرد نقشه سیاسی خود را اجرا میکنند دیگر تا چه اندازه کامیاب گردد و چون عملیات روس بلشویک هنوز بسرحد آذربایجان نرسیده است و انگلیسان احتمال میدهند با مساعدتی که بقوای ضد بلشویک در روسیه میکنند بتوانند بساط بلشویکی را تمام ناچیده شده برچینند این است که در آذربایجان عجلتاً عملیات نظامی نمیکند اما در خراسان از قوای انگلیس و هندی تهیه میکنند و راه هند را در مقابل بلشویکها بدقت دیده بانی مینمایند اینجا لازم است باوضاع گیلان هم اشاره نمائیم در اوایل جنگ عمومی در گیلان دو قوه بود یکی قوه جنگل و دیگری قوه دولت اما قوه جنگل .

در جنگل گیلان قوه‌ئی از مجاهدین گیلانی و غیره در تحت ریاست میرزا کوچک خان برضد تجاوزات روس تزاری تشکیل شد .

میرزا کوچک خان یکی از مجاهدین گیلان است در این وقت سالش بظاهر میان پنجاه و شصت است مردیست قوی بنیه سیه چرده موی سر و صورتش انبوه دارای اخلاق نیکو و در عین صلح و سلامت خواهی سلحشور دوستدار عالم اسلامیت و طرفدار استقلال و آزادی ایران و مخالف حکومتهای استبدادی خودی و بیگانه این شخص قوه‌ئی از مجاهدین فراهم آورده جنگل گیلان را اقامتگاه خود قرار داده بخيال خویش راه قشون کشی روس را بایران تنگ نموده است این شخص بیشتر از مجمع اتحاد اسلام که در بادکوبه بوده تشویق میشده عثمانیان هم که طرفدار اتحاد اسلام هستند بوی توجه داشته اند آلمانها هم در ضمن تحریکات که در ایران بر ضد روس و انگلیس میکرده اند در تشجیع قوه جنگل نیز کوتاهی نداشته اند ولی میرزا کوچک خان با وجود استفاده نظامی که از آنها مینموده است ایرانیت و اسلامیت خود را از دست نمیداده بیگانه رایبگانه میدانسته است هر که بوده باشد چنانکه روسها

مکرر خواستند او را تطمیع کرده بدام بیاورند و فریب آنها را نخورد گاهی هم با دستجاتی از قشون روس که برای امتحان جلو میآمدند طرف میشد و آنها را عقب مینشانید عده زیادی از وطن خواهان هم که عاشق دیدار يك قوه ایرانی خالص بودند از تشکیل جنگل دلخوش و با آنجا متوجه بودند .

پس از برهم خوردن حکومت تزاری و تخلیه شدن گیلان از قشون روس انگلیسیان خواستند در آن ایالت نیز جانشین روس بگردند ولی قوه جنگل مانع شده مکرر بپیش مقدمه قشون انگلیس زد و خورد نموده بالاخره قشون انگلیس آن اندازه که بگیلان رفته بود نتوانست اجتماع جنگل را برهم بزند و قوه آنجا را منحل نماید ناچار مأمورین انگلیس مانند دو دولت که باهم معاهده میبندند بانمانده رئیس قوه جنگل قراردادی در ضمن چند ماده بسته آنها را بحال خود گذاردند چه دانستند که آن قوه آلت دست بشویکها نمیشود و خسارچه را هر که باشد خارجه میداند . انگلیسیان از تعرض بقوه جنگل دست کشیده در رشت و انزلی و بعضی نقاط دیگر اطراف دریای خزر قشونی گذارده از این رو با دزبایجان قفقاز و گرجستان راه یافته برای دست انداختن بروی معدنهای نفت باد کوبه بخیان خود وسیله نزدیکی بدست آوردند .

و اما قوه دولت در گیلان عبارت بود از يك حکومت که اعضای آن چند تن از بولوشان عیاش خیابان گرد تهران بودند و معدودی از گیلانیان هم رنگ آنها این جمع باستثناء کمی از آنها بشهوترانی و مداخل کردن میبرداختند در تقنین کردن میمان در باریان تهران و جنگل گزیدگان نیز کوتاهی نمیکردند بمقصد های خصوصی خود بعد از متار که جنگ اروبا سیاست روس در ایران محو شده و مؤسسات سیاسی و غیره او بتصرف انگلیس در آمد بی آنکه آنها را منحل کرده باشد بلکه بیرقهای بیمعی روس تزاری بر سر آن مؤسسات باقی مانده سیاستمداران انگلیس در ایران آنها را حمایت میکردند و بلکه هر کجا لازم بود بکارکنان ایشان حقوقی بدهند هم میدادند بمقاصد سیاسی خویش .

در اینصورت و در اینوقت آیا میتوان سیاست خارجی ایران را منحصر بسیاست

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

انگلیس دانست؟ خیر بلکه باید بیک نمایش کوچک از روس بلشویک هم اشاره کرد
زان پس پرده روس را برای وقت خودش فروانداخت و آن نمایش این است.

روس بلشویک در عین گرفتاری با انقلابات شدید داخلی خود و در عین کندن
ریشه‌های استبداد خویش نه آینده خود را با ایران از نظر دور گرفت و نه عملیات انگلیس
حریف بزرگ خود را در ایران نسبت به حقوقی که روس تزاری در این مملکت برای
خود فرض باطل می‌کرد و از روی این نظر برای جلب قلب ایرانیان و برهم‌زدن سیاست
انگلیس که نتواند در سنگ روس مرده بسینه زدن بهانه می‌دردست داشته باشد
معاهدات روس تزاری را با ایران بکلی لغو کرد قروض ایران را که بر روس داشت بخشید
مؤسسات خود را در ایران بملت آزاد ایران واگذار کرد مگر کمی از آنها را که برای
خود نگاهداشت و بالاخره بتساوی حقوق سیاسی و اقتصادی مابین خود و ایران قائل
گردید و سفیری « براوین » نام با معاهده‌ی مشتمل بر شانزده ماده همه سودمند بحال
ایران بتهران فرستاد بدیهی است ایرانیان در انقلاب عالم مبهوت بیخبر از اوضاع
جهان مرعوب سیاست انگلیس و از پیدا شدن رقیبی برای آن سیاست ناامید از دیدن
سفیر روس بلشویک طرفدار سرباز و عمله و شنیدن نطقهای دلکش او که می‌گوید:
روسیه کنونی بمظالم روسیه پیش در ایران اعتراف می‌کند و با عنز خواهی
امیدوار است بتواند بر جراحتهایی که از دست لیاخوفها (۱) بقلب ایرانیان رسیده
است مرهم بگذارد چه اندازه خوشحال میشوند این است که بیش از آنچه سفیر
و نماینده مزبور انتظار دارد باو می‌گردند و از آمدنش اظهار خوشحالی میکنند .

و هم بدیهی است که دولت انگلیس با ضدیت تمام او با بلشویکها نمیتواند
حال و آینده سیاست خود را در ایران بانفوذ شدیدی که حاصل کرده است ملاحظه
نکرده به بلند شدن بیرق سفارت روس بلشویک در تهران و توجه بسیار ایرانیان
بآن بچشم بی‌اعتنائی نظر نماید .

از طرف دیگر روسهای سفید یعنی ضد بلشویک که در سایه سیاست انگلیس
در ایران آسوده خاطر زندگانی میکنند از آمدن نماینده دولت بلشویک بتهران دلخوتم

(۱) صاحب منصب ارشد قزاق در موقع بمباردمان مجلس شورایی

فصل دهم

نیستند این است که آنها هم اسباب دست انگلیسیان شده طولی نمیکشد که براوین از ایران میروند اما دو چیز از او بجا میماند اول صورت معاهده روس و ایران که با خود آورده در دفتر وزارت خارجه دوم احساسات نیکوی تازه تولید شده از روس بلشویک بجای احساسات تنفر آمیز سابق از روس تزاری در خاطر ایرانیان وطن دوست براوین از ایران میروند و دو چیز با خود میبرد یکی خوشبینی ایرانیان نسبت بر روس جدید و دیگری حس انتقام از کسانی که نگذارند او در ایران مانده مأموریت خویش را پایان برساند.

اکنون باید در نگارش سیاست خارجی تنها در اطراف سیاست انگلیس سیر کرده بمناسبت اتفاق ظاهری آنها در اینوقت با اتازونی و فرانسه و رقابت باطنی ایشان در کار این مملکت با انگلیسیان ناهمی هم از آن دو دولت ببریم زیرا دول دیگر در اینموقع نه آنها با ما کاری دارند و نه ما با آنها یعنی آلمان و اطریش و عثمانی که هر یک اکنون در ایران سفارتخانه در بسته می دارند با یکی دو تن عضو کوچک شاهد قضایای اینمملکت از دور و ثبت کننده وقایع از نزدیک آنها در پس پرده میباشند.

فرانسه و امریکا هر یک بملاحظه می و هر دو از روی رقابت باطنی نمیخواهند انگلیس خود را یگانه سیاستمدار بلکه حاکم حقیقی ایران بدانند بی آنکه رقیبی داشته باشد و لکن آنقدر گرفتاری در اروپا و امریکا راجع بمسائل بعد از جنگ موجود است (مخصوصاً فرانسه ها که تمام حواسشان صرف غرامت گرفتن از آلمان و مضمحل نمودن اوست بطوریکه دیگر هرگز نتواند حمله می بآنها بنماید) که مجالی برای ایستادگی در مقابل سیاست استعماری انگلیس در آسیا ندارند با وجود این گاهی مستقیم و غیر مستقیم صحبتهایی میدارند و عملیاتی میکنند بی آنکه نتیجه می برای ایران داشته باشد و شاید نتیجه می که از آن زمره ها برای خود بگیرند این باشد که در داد و ستد های دیگر که با انگلیس دارند بیشتر استفاده کنند در مقابل سکوتی که در مسائل شرقی مینمایند.

در این حال دولت ایران را مانند بره می که در چنگال شیر گرفتار شده باشد مشاهده باید کرد و ملت را سرانگشت حیرت بدنندان گزیده باید دید و چون فوق

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولت

تدبیر بشری تقدیری هم هست باید منتظر بود که پیش آمدهای روزگار و مقدرات الهی کشتی این مملکت را از گرداب هلاکت نجات بدهد باین ترتیب که مردان کار آگاه وطن دوست با لیاقت تری زمامدار امور مملکت و ملت شده نگذارند این مملکت با استعداد طبیعی و مفاخر تاریخی که دارد آلت دست سیاست بازی بیگانه و خیانت یوزی بیگانه پرستان طمع کار سیه روزگار بگردد .

بهر حال يك جمع از شاهزادگان قجر و از اعیان و اشراف ریزه خوار خوان نوال بیگانگان را میبینم طنابهای پوسیده خود را با شتاب از میخهای از جا کنده شده سفارت روس در تهران باز کرده با شتاب بدرختهای برومند سفارت انگلیس میبندند .

بدیهی است انگلیسیان یکعده دوستان ایرانی از پیش داشته اند که در مقابل دوستان روس برای سیاست خصوصی آنها کار میکرده اند اکنون هم تقرب ایشان در درجه اول است و دوستان تازه در درجه دوم تقرب دارند و میکوشند با بروز دادن صداقت خود را بمقام دوستان قدیمی انگلیس برسانند و مسلم است اینها معدودی از عنصرهای فاسد ملت هستند که در تمام مجامع بشری نوع آنها محفوظ است و گرنه ملت حقیقی ایران قرنها در این عالم امتحان و ظنپرستی خود را داده است و با اصطلاح عوام شتر هیچ بیگانه را تا ظهر نچرانیده .

خلاصه در این احوال دولت انگلیس برای اطمینان یافتن از سیاست خود در هندوستان و در بین النهرین و برای جلوگیری از يك مدعی زنجیر گسسته که از شمال شاید سربلند نماید و برای خاتمه دادن بکشمکشهای سیاسی که راجع بایران در مسائل شرق با دول دیگر دارد بخیال میفند از موقع استفاده کرده سیاست خود را در ایران روشن نموده پایه آنرا روی اساس قانونی گرچه بصورت سازی باشد بگذارد و در زیر لفافه های این مملکت را تحت حمایت خود در آورد و مخصوصاً در جنوب تصرفات مالکانه بنماید .

انگلیس برای اجرای این مقصود مأمور سیاسی خود را در ایران تغییر داده از مأمورین تند خوی اشگری خویش يك تن را انتخاب نموده لباس کشوری پوشانیده او را سیاستمدار خود در تهران قرار میدهد و آن شخص سرپرستی کاخ است

فصل دهم

مأمور مزبور مانند يك حاكم نظامی كه بخواهد بتدبير عملی این مملكت را جزو مستعمرات خود در آورد در سفارتخانه انگلیس نشسته بهمه كار دخالت مینماید و فاش میگوید :

حالا كه ما راضی شده ایم بایران حكومتی بدھیم ایرانی باید هر چه ما میگوئیم اطاعت نماید .

چنانكه نگارنده این جمله را بهمین كلمات یا كلمه های شبیه باینها كه این مفاد را دارد از زبان سیاستمدار مزبور شنیده است و شرح آن گفتگو را بزودی خواهید خواند .

و باید دانست كه در اینوقت بواسطه بیوضعی در بار واقلابات داخلی و مداخله اشخاص غیر رسمی در كار های دولتی بحرانهای پی در پی در دولت روی میدهد و كشمكشهای شخصی نمیگذارد هیئت دولت با دوامی گرچه برای دیدن يك چهار فصل بوده باشد بر سر كار بماند .

بالاخره بریاست نجفقلی خان بختیاری صمصام السلطنه دولتی تشكيل یافته كه خودش بواسطه كبر سن و تمولی كه دارد وهم مرعوب سیاست بازی بیگانگان نمیباشد بدست چند تن از رجال دولت كه بیعلاقه بوطن خود نمیباشند بگفته عوام كرو كری میکند و گاهی هم حكومت قنسولات (كاپیتولاسیون را در ایران) لغوشده میداند گرچه بحرف بوده باشد .

انگلیسیان خواسته اند این دولت را برهم زده حكومتی بمیل خود از اشخاص طرفدار سیاست خویش سر كار بیاورند ولی صمصام السلطنه لجاجت كرده استعفاء نداده است بالاخره میرزا حسن خان وثوق الدوله از دوستان روس قدیم و از دوستان جدید انگلیس و فیروز میرزای نصره الدوله از دوستان قدیم انگلیس و بعضی دیگر بهمین صفتها جمعی از مفتخواران را برانگیخته در مسجد های تهران و در صحن حضرت عبدالعظیم اجتماع کرده دست صمصام السلطنه و رفقایش را از كار کوتاه نموده دولتی بریاست وثوق الدوله و نصرت الدوله و اشخاص موافق با سیاست آنها تشكيل میگردد و سیاستمدار انگلیس از طرف دولت خود مأمور است این دولت را تقویت

تهران پس از جنگ عمومی و قوای دولتی

نماید و آنرا بهر صورت هست نگاهداری کند چنانکه باز از خود اوشنیده شده است. سرپرستی کاکس مأمور است اولاً امنیت مستزلزل شده مملکت را بدست این دولت برقرار سازد در صورتیکه اگر بدقت نظر کنیم خواهیم دید پاره‌ئی از اغتشاشها که بدست عنصرهای فاسد در اطراف مملکت موجود است باسباب خازجی و تحریکات بیگانه بیشتر مربوط میباشد تا باسباب داخلی و البته ناتوانی دولت هم با آنها مجال مداومت داده است و ثانیاً قراردادی با این دولت میندد که از این بیعد اساس سیاست انگلیس در ایران بوده باشد و مقاصد سیاسی و اقتصادی آنها را کاملاً تأمین نماید.



انگلیسیان در انتخاب وثوق الدوله بخطا نرفتند زیرا وثوق الدوله بهترین رجال دولت است برای انجام این مقاصد و وثوق الدوله با دودست شروع بکار کرده بایکمی بتوسعه دادن نفوذ حکومت مرکزی بنقاط دور و نزدیک مملکت پرداخته است و با دست دیگر دست بدست سرپرستی کاکس داده برای روشن ساختن سیاست انگلیس و ایران بگفته خودش و یا خاتمه دادن باستقلال ایران بگفته مخالفین او بدیسی است هیچیک از دو دست

وثوق الدوله

او با آسانی بمقصد نرسند چه بواسطه

انقلابات زیاد بسیاری از ولایتها بلکه ایالتها بی حاکم و والی مانده است سرکشان بسیار در اطراف بدزدی و راهزنی پرداخته اند مانند سرکشان اطراف اصفهان بریاست رضا جوزانی و جعفرقلی نام و سرکشان کاشانی بریاست نائب حسین و پسرش ماشاءالله

فصل دهم

خان ویش از این دو قوه که چپاولگری است آنچه حواس و ثوق الدوله را مشوش دارد همان قوه جنگل است که پیرایه چپاولگری هم بآن بسته نمیشود.

بالجمله و ثوق الدوله یاغیان کاشان و اصفهان را بهر تدبیر بود از میان برداشت چنانکه نگارش خواهد یافت ولی بهیچ وسیله نتوانست بجنگل راه بیابد و برعکس بواسطه اقدامات بیرویه که در کار جنگل کرد گیلان را دچار مشکلات بسیار نمود.

و ثوق الدوله در زمان کم مبالغ زیادی باشخاصی که از آنها توقع همراهی داشت و یا از ایشان اندیشناک بود مواجب داد بدیعی است با خالی بودن خزانه و وصول نشدن مالیاتها محتاج میشود باستقراض از خارج مالیات و عایدات دولت گرچه در صورت جمع آوری صحیح بمخارج عادی دولت کافی بود ولی مخارج فوق العاده که برای رفع اغتشاشهای اطراف و کمک خرج ولایات و راضی نگاهداشتن اطرافیان میکرد و با وجود حیف و میل بسیار که مباشرین مالیه میکردند و بواسطه انکاء آنها بخارجها و یا بمتنفذین داخلی جلوگیری از آنها نمیشد در این حال دولت خود را محتاج استقراض از خارجه میدید.

انگلیسیان هم نمیخواستند بیش از ماهی سیصد هزار تومان که بعنوان میلیتاریوم میدادند چیزی بدهند چه از یکطرف مدت جنگ را سپری شده میدانستند و از طرف دیگر برای مقاصد سیاسی خود لازم میدیدند دولت را در حال تنگدستی نگاهدارند تا ناچار گشته هر چه میگویند اطاعت نماید و بهر صورت از راه لزوم استقراض خارجی با شرایط استقلال شکنی دست بکار استقراض زده سیاست خطرناکی در زیر یک پرده نازک بخود آرائی کردن میپردازد.

و ثوق الدوله از انگلیسیان درخواست قرضه کرد آنها هم با و روی خوش نشان دادند و ثوق الدوله برای مصلحت با امریکائیان و فرانسویان هم در این موضوع گفتگویی کرد بی آنکه یک صحبت جدی بوده باشد و الا اگر انگلیسیان میگذاشتند شاید امریکائیان از دادن یک قرض چند کرور تومان بدولت ایران دریغ نمیداشتند.

بهر صورت مذاکره جدی و ثوق الدوله با انگلیسیان بود و آنها نمیگذاشتند غیر از این بوده باشد و انگلیسیان استیلای کامل خود را بر تمام قوای ایران مخصوصاً

تهران پس از جنگ عمومی و فوای دولت
قوة مالی و نظامی شرط کردند و ثوق الدوله هم از بیدیرفتن متخصصین انگلیس در
دوای دولتی بعنوان مشاور در بیخ نکرده مطلب را با دوسه تن از همکاران صمیمی
خود مانند فیروز میرزای نصره الدوله و وزیر عدلیه و اکبر میرزای صارم الدوله و وزیر
مالیه بمیان نهاده يك نفر روزنامه نویس را هم آگاه ساخته بدستکاری چند تن
ایرانی و انگلیسی این کار مهم شروع میگردد .

و ثوق الدوله در اقدام باین کار ملاحظه می که دارد از سلطان احمد شاه جوان
است که شاید از اقدام بچنین امر در غیاب مجلس شورایی وحشت داشته باشد
و بالاخره او را هم راضی میکند با سه شرط اول دادن تقدیمی قابل دوم عدم تقاضای امضای
کتبی عاجل قرار داد از او سیم فراهم آوردن اسباب مسافرت فوری او بفرنگستان که
از هم آرزوهای اوست و ثوق الدوله مصمم میشود کار قرارداد را با انگلیسیان تمام کند
و اسباب حرکت شاه را بطرف اروپا که ضمناً در قسطنطنیه پدر و مادر خود را هم
ملاقات نماید فراهم میکند .

پیش از این نوشته شده است که محمد علی میرزا شاه مخلوع و ملکه سابق
در اودسا هستند ولی اکنون در جزیره پرنس استانبول میباشند .

در این مقام لازم است بیک نقشه کشیده و باطل شده می هم اشاره شود که بعد
از این در سیاست خارجی ما بی دخالت نیست و آن این است که پس از متار که جنگ
اروپا و تشکیل یافتن مجمع نمایندگان دول بزرگ در پاریس بجهت تسویه کارهای
بعد از جنگ دولت ایران هم بفشار وطن خواهان خواست هیئتی بمجمع مزبور
فرستاده تکلیف خسارتهائی را که در جنگ باو رسیده است در صورتیکه دولت بیطرف
بوده تعیین نماید و البته این کار چندان موافق رضای انگلیسیان نبود زیرا آنها
نمیخواستند از ایران در هیچ مجمع نامی برده شود مگر بزبان آنها ولی بالاخره
و ثوق الدوله تقاضای ملیون را پذیرفته از یکطرف آنها را راضی میکند و از طرف
دیگر حوزه وزارتتی خود را از وجود يك تن که ممکن است در عقد قرارداد با او
موافقت نکند پاک نماید بنامزد نمودن او برای ریاست آن هیئت و او میرزا علیقلی
خان مشاور الممالک انصاری است که اکنون وزیر خارجه است و تنها رقیب ثوق الدوله
۱۰۹

فصل دهم

است در هیئت دولت در صورتیکه مشاور الممالک نمیداند برای آنچه تهیه دیده شده است و اقدامات او چگونه بی نتیجه خواهد ماند و بچه صورت او را در اروپا حیران و سرگردان خواهند گذارد .

مشاور الممالک با چند تن از رجال درجه دوم مسافرت نموده بیاریس میرود اما پیش از رسیدن او بمجمع نمایندگان دول و ثوق الدرله و همفکران او از داخلی و خارجی بکارشکنی کردن برای هیئت اعزامی میردازند مسافرت هیئت را لغو نموده بطوریکه در مجمع مزبور راه نمیابد و سعی و کوشش دوستان امریکائی و فرانسوی آن هیئت که از روی سیاست خصوصی خود موفقیت هیئت اعزامی ایران را مایل بودند نتیجهئی نمیدهد و در همین گیرودار که هیئت در پاریس سرگردان مانده است رئیس آن از وزارت خارجه معزول میشود و نصره الدوله فیروز میرزا جانشین او میگردد تا بهتر بتوانند بانجام کار قرارداد کامیاب گردند .

مشاور الممالک از این کار و از این ناسازگاری و اسبابچینی و ثوق الدوله و یارانش بی نهایت آزرده خاطر گشته خود را از هر کار دولتی دور گرفته مصمم میشود باقی عمر را در فرنگستان بطور گوشه گیری بسربرد ولی دولتیان برای پرده پوشی بروی کار ناصوایکه کرده اند سفارت کبرای دولت ترکی را نامزد او کرده تقاضا میکنند این مأموریت را بپذیرد مشاور الممالک بعد از مدتی که ابا میکند بالاخره راضی شده باستانبول رهسپار میگردد .

فصل یازدهم

احوال خویش و مذاکره باشاه و دولتیان

خوانندگان کتاب من میدانند در سال یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴هـ) نگرانده با دست تپی از مال دنیا از ایران بیرون رفتم و بهمان صفت بمملکت باز گشت نمودم اما آنچه را نمیدانند این است که ممر معاش من در سالهای آخر منحصر شده بود بمختصر حقوقی که از وزارت معارف در مقابل خدمت قلمی و غیره داشتم و تصور نمیرفته است وزارت معارف در غیاب من خانواده ام را بی معاش بگذارد اما آنچه واقع شده بود این تصور را هم صورت وقوع داد.

چنانکه از پیش نوشته شده است در سال یکهزار و سیصد و سی و چهار (۱۳۳۴هـ) خانواده خود را در شهر بروجرذ گذارده از مملکت خارج شدم و سفر اجباری من طولانی شده توقف آنها در بروجرذ غیر ممکن گشته مجبور میشوند بتهران بروند بطور ناشناس تا گرفتار دست نظامیان روس و خارجه پرستان ایرانی نشده باشند. بدیهی است خانواده‌ای که مرد آنها مقصر قوه نظامی بیگانه‌ایست که در اینراه اختیار داراست بخواهد خود را ناشناس از بروجرذ بتهران برساند باید دچار چه شدائد شده باشد و سر آمد بدبختیهای آنها پس از رسیدن بتهران آنکه بیسنده وزارت معارف حق خدمت چندین ساله مرا رعایت نکرده آنها را بی معاش گذارده است. آیا میتوان تصور کرد در مدت سه سال بزرگ خانواده آبرو مند با وجود سختیها و قحطیها که بوده است و بانبودن کسی که تلاش معاشی برای آنها بکنند چه گذشته باشد.

بلی اگر نبود مساعدت يك تن از دوستان من که در ایام قحطی یکهزار و سیصد و سی و پنج (۱۳۳۵هـ) نانی باین خانواده رسانیده بود شاید از چنگال مرگ از گرسنگی هم رها نشده بودند خلاصه بعد از سه سال مهاجرت با هر چه در برداشته بخانه خود

وارد شده دیدن اوضاع خائنه و احوال خانواده بر حالتهای باطنیم افزوده بشکرانته سلامت همه میکوشم گذشته هارا فراموش نمائیم

تصور میکنید پس از ورود من بتهران برای ادای قروضی که خانواده ام را احاطه کرده است وهم برای معاش یومیه که خانواده ام بهبود آنرا انتظار دارند دولت وقت مساعدت کرده قصور اسلاف خود را جبران مینماید خیر و قیام جاری بطلان این تصور را هم ثابت مینماید سابقه من بارتیس این دولت یعنی میرزا حسن خان وثوق الدوله عادی بوده است .

از آغاز مشروطیت ایران که باهم آشنا شده ایم در دو خط مختلف حرکت مینموده ایم ومن سیاست او را پسند نمیکرده ام باین سبب هیچوقت آمیزش قابل اعتنائی با هم نداشته ایم در اینوقت که در شمار مهاجرین بوده ام و از آلمان میآیم و آلمان و متحدینش در جنگ مغلوب شده اند هر قدر هم که من بیطرف باشم اقتضا نمیکند که وثوق الدوله و دوستان خارجی او مرا از خودشان بدانند یا همان که هستم بشناسند .

چیزی که هست این است که رئیس الوزراء هنوز کارش محکم نیست و با مقاصدی که دارده مخصوصاً در سیاست خارجی مملکت میخواهد اشخاصی را که وجهه ملی دارند بخود جلب نماید در اینصورت اگر بداند نگارنده با او اگر موافقت نکنم مخالفت هم نخواهم کرد شاید از مختصر همراهی با من دریغ ننماید .

از طرف دیگر انگلیسیان هم که میخواهند اساس آینده خود را در ایران محکم نمایند از اینکه اشخاص ملی را با خود همراه کنند دریغ نخواهند کرد و مخصوصاً میخواهند اشخاصی را که بر ضد سیاست مشترك روس و انگلیس از ایران هجرت کرده اند تا يك اندازه جلب قلب کرده باشند .

این ملاحظات سبب میشود که وثوق الدوله در چند روز اول ورود من بظاهر مهربانی میکند من هم از همراهی کردن با او دریغ نمیکنم تا آنجا که با اصول اساسی من ضرر نرساند ولی بزودی هم من از او مأیوس میشوم وهم او از من .

شرح مطلب آنکه یکی از کارکنان رئیس دولت نزد نگارنده آمده از افکار من در موافقت یا مخالفت با دولت حاضر پرسش مینماید و در ضمن وعده ها و نوید ها

احوال خویش و مذاکره باشاه و دولتیان

که در صورت موافقت بمن میدهد یکی هم وکالت مجلس شورای ملی است نوید
آخری سبب میشود که میفهمم نه تنها با آنها موافقت نباید کرد بلکه مخالفت باید
نمود زیرا معلوم میشود نمایندگی مجلس را مانند غنایم دولت بهر کس بخواهند
میدهند و با مجلس و مشروطه هم بازی مینمایند در صورتیکه اگر اکنون با این همه
انقلابات از موجودیت استقلال ایران نامی برده میشود تنها و تنها در سایه مشروطیت
و حکومت ملی است که دنیا آنرا شناخته است .

خلاصه بعد از ورود خود بتهران دانستم دولت در صدد است والی مقتدری
بآذربایجان بفرستد و در این خصوص بواسطه اطلاعاتی که از آن ایالت داشتم بر حسب
تکلیف وجدانی شرحی بر رئیس دولت نوشتم حاصل آنکه آذربایجان را دیدم بمنزله
غریقی که تلاطم دریا يك دست و یا سر او را از آب بیرون افکنده بزبان من صدای
استغاثه خود را بگوش رئیس دولت میرساند و میگوید زمامدار امور من باید
شخصی باشد حساس بی طمع وطن دوست و واقف بمواقف عصر و مخصوصاً مطلع از
آنچه در ماوراء بحر خزر میگردد و اضافه کردم که ایران اگر بماند بآذربایجان میماند
و اگر برود بآذربایجان میرود در این صورت امیدوارم در انتخاب والی برای آن مملکت
نهایت دقت مبذول گردد که موجب پشیمانی نگردد .

و ثوق الدوله در جواب جمله های آن نوشت که بمنزله حرفهای قلبی است و در هر موقع
گفته میشود از این قبیل دولت تا آنجا که اسباب در دست دارد در اصلاح امور آذربایجان
کوشش خواهد کرد و در عین حال بر خلاف مصلحت وقت و بی مناسبت با اقتضای
محل محمد ولیخان را که سپهسالار اعظم لقب دارد بی آنکه سیاهی داشته باشد با
جمعی از رجال کهنه پرست بی خیر از همه جا نامزد ایالت آذربایجان ساخت .
نگارنده والی مزبور را که با من سابقه آشنایی داشت از مشکلات آذربایجان
آگاه ساخت بی آنکه مختصرات در وجود او نموده باشد .

والی مزبور با برخوردن بمشکلات زیاد خود را بتبریز رسانید و بزودی دولتیان
بخبط و خطای خود در این انتخاب پی برده او را بتهران احضار نموده عبدالمجید
میرزای عین الدوله را بعد از يك مدت بدانجا فرستادند که او هم از سنخ محمد ولیخان

است و در خلال این احوال چه حوادث در آذربایجان رویداد و بالاخره در کشمکش



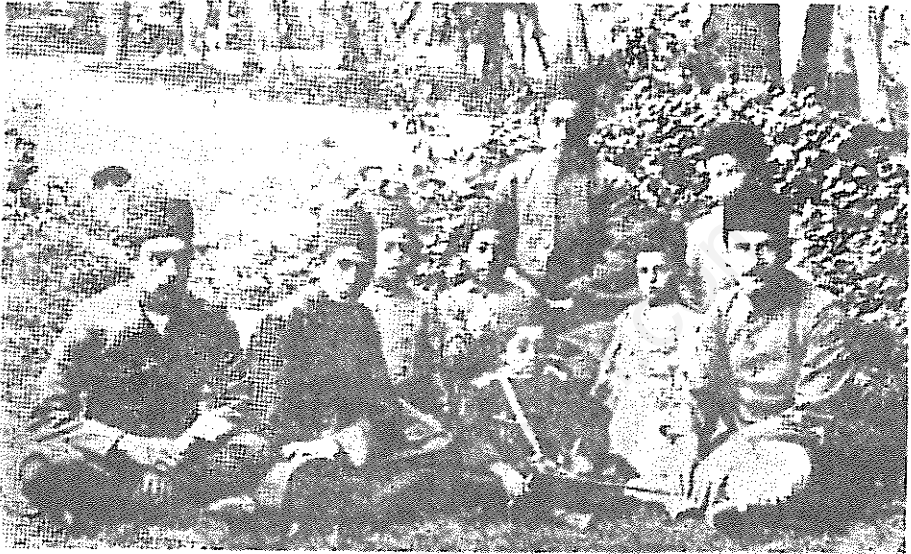
میان مکرم‌الملک والی
انتخاب شده بامر
ولیعهد و اجلال‌الملک
رقیب از محبس در آمده
اوزمام امور آن مملکت
بدست عده بی‌ایلیون
میافتد بر ریاست شیخ
محمد خیابانی از رؤساء
فرقه دمکرات یا تند
روان تبریز و با اینکه
شیخ محمد و رفقای او
وطن دوست و پاکدامن
تر از مخالفین خود
بودند دخالت اشخاص
غیر رسمی در کار دولت
و مملکت آنهم باضدیت
مقامات رسمی البته

موجب هرج و مرج میگردد و بالاخره با مأموریت مهدیقلیخان هدایت مخیر السلطنه
که سابقه نیکویی در آن ایالت داشت و وقوع جنگ میان قوای دولتی با قوه ملی که
تحت ریاست شیخ خیابانی و لاهوتی خان بود شیخ محمد کشته میشود و لاهوتی خان
فرار میکند و حکومت دولت در آذربایجان قوت میگیرد .

در اینصورت باید تصدیق داشت که سوء انتخاب والی موقتی از طرف ولیعهد
وسوء انتخابات دولتیان در تهران در کار آذربایجان موجب قتل چه قدر از نفوس و نهب

احوال خویشتن و مذاکره پادشاه و دولتیان

چه اندازه از اموال گردید که شرح آنرا در تواریخ آذربایجان باید ملاحظه کرد
بالجمله از این مرحله بگذریم و از سلطان احمد شاه و اوضاع سلطنت و دربار



سلطان احمد شاه قاجار و شاپشال

اوسمخنی گفته شود روزی چند پس از ورود پتهران و اطلاع بر اوضاع و احوال لازم
دیدم شاه را ملاقات کرده و خامت بناقت بی اعتنائی و سهل انگاری او را بمتروک ماندن
قانون اساسی خاطر نشان نمایم و در فرح آباد بیرون تهران بملاقات وی رفتم .

این دفعه اول است که من با این پادشاه جوان هم صحبت میشوم پیش از ورود
من اطرافیان شاه را بیش از وضع عادی متوجه ملاقات نگارنده نموده بودند منم
بازبان خلوص و صمیمیت اما بامذاکرات جدی او را ملاقات کردم مدتی شرح مسافرت
و اوضاع خارج و از حال و کار خانواده او که در اودسا هستند صحبت میشود و از احوال
ولیعهد و آذربایجان .

بعد از او میرسهم اعلیحضرتاکی شما را پادشاه کرده است میگوید خدا میرسهم
در ظاهر براراده کی تخت و تاج تسلیم اعلیحضرت شده است والا بدیهی است همه کار

فصل یازدهم

بمشیت الهی است میگوید بار اده ملت میپرسم آیا عهدی میان ملت و اعلیحضرت هست که از روی آن عهد و وظایف ملت و سلطنت معین بوده باشد میگوید بلی قانون اساسی میپرسم پس چرا متروک مانده است میگوید من سعی میکنم بقانون اساسی رفتار شده باشد میگویم اعلیحضرتا عالم دعا گوئی مخصوص و ارادت بی ریب و ربائی که نسبت بوجود مقدس دارم مرا و امیدارد بی ملاحظه این جمله را عرضه دارم اگر در این مملکت کسی پیدا شد که باین کتاب بهتر از اعلیحضرت رفتار کرد او پادشاه ایران خواهد بود از شنیدن این جمله رنگ شاه تغییر کرده آثار ملالت از صورتش نمایان میگردد ناچار در مقام ترمیم بر آمده میگویم این جمله را از زبان امیر المؤمنین علی علیه السلام عرض کردم که در شب وفات خود بحسن و حسین فرمود لایسئقنکم بالعمل بالقرآن غیر کم . یعنی کسی در عمل کردن بقرآن پر شما سبقت نگیرد پیداست مرادش این بوده است که اگر سبقت گرفت او امام خواهد بود .

شاه از این بیان اندکی بحال آمد منهم او را منصرف کردم بدادن کتابی بدست وی ولی او مدتی است از دست کسی چیزی نمیگیرد و از میکرب اندیشه دارد نگارنده نیز کتاب را روی میز نهادم برداشت و برای اظهار فرانسه دانی شروع بخواندن کرد و نیکو میخواند .

این رساله خلاصه کنفرانسهای نگارنده است در او نیورسیته اوپسالای سوئد راجع بایران چنانکه در فصل هفتم نگارش یافت .

وزیر تشریفات بشاه گفت ورقه آخر را مطالعه فرمائید چه اودیده بودو میدانست در آنجا بیطرفی خود را نسبت بسیاست خارجی مملکت نوشته بیگانه را بیگانه شمردهام هر کس بوده باشد و اظهار عقیده کرده ام که سعادت ایران تنها بدست خود ایرانیان است .

خلاصه این مجلس میگردد بی آنکه معلوم باشد این مذاکرات در وجود شاه اندک اثر کرده باشد زیرا شاهان آنهم شاهان جوان کم اتفاق میافتد خود را برای مملکت بخوانند نه مملکت را برای خود این ملاقات و این مذاکرات نه تنها شاه را هرسند نکرد بلکه رئیس دولت را هم که نمیخواست شاه را متوجه قانون اساسی

احوال خویش و مندا کره باشاه و دولتیان

ولزوم رعایت آن نموده باشم دلتنگ ساخت بعلاوه وثوق الدوله میخواست در این ملاقات از او نزد شاه تمجید نمایم شاید در مقابل دسیسه هائی که مخالفین او نزد شاه میکنند تمجید شخص بیطرفی بی اثر نبوده باشد در صورتیکه از او ذکر نکرده‌ام و نمیتوانستم بکنم زیرا بر من یقین حاصل شده است او آلت دست یگانگان است و با مشروطه و حکومت ملی ما بازی مینماید .

وثوق الدوله هم دانست نقطه نظر من حاکمیت ملی و لزوم رعایت حدود قانون اساسی است و در اینصورت مسلم است من آلت دست او نمیشوم این بود که بکلی از من صرف نظر کرد و از هرگونه همراهی با من خودداری نمود .

فصل دوازدهم

سفر اصفهان

ناامیدی ازدولتبان در اصلاح کار خود و گرفتاری شدید در کار زندگانی مرا مجبور ساخت بعد از سی سال که اصفهان را ندیده بودم سفری بدانجا نموده بلکه بتوانم آخرین میراث پدر را که باقی مانده است بفروش رسانیده خود را از فشار ارباب طلب خلاص نمایم چه در اینوقت هر چند انتظار داشتم وزارت معارف حقوق عقب افتاده مرا پردازد و برای حال و استقبال امر معاش مرا منظم بسازد چنانکه وزیر علوم وقت که سابقه دوستی بامن دارد در این صدد بود ولی کور کورانه همراه نشدن من با سیاست وثوق الدوله اقدامات او را بی نتیجه گذارد این بود که خود را ناچار دیده بسر وقت مختصر ملکی که از میراث پدر برایم مانده بود بروم بلکه از آنجا گشایشی در کارم بشود .

راه تهران اصفهان ارابه رو شده است و من با ارابه یکی از دوستان مسافرت میکنم و اوضاع راه از این قرار است از تهران تا چند فرسخی کاشان راهبانان دولتی در کارند اما مثل این است که نباشند در اینصورت نمیتوان انتظار امنیتی را هم داشت و از آنجا تا نزدیک مورچه خورت یاده دوازده فرسخی اصفهان حکومت و راهداری و همه چیز در دست مأمورین سردار جنگ ماشاءالله خان پسر نائب حسین کاشانی است که بدولت یافی است مالیات میگیرد بلج راه دریافت میکند و حکومت مستقل مینماید نظم و امنیت هم بظاهر برقرار است و این حدود از حدودی که بدست دولتیان اداره میشود بهتر اداره شده مخصوصاً اشخاص معروفی که میگذاشتند خیلی مهربانی میدیدند گفتم تا ده دوازده فرسخی اصفهان تصور نکنید که از آنجا در تصرف حکومت اصفهان است خیر یک حکومت کوچک دیگر هم عهد و پیمان با حکومت کاشان باز در میان هست و آن حکومت یکی از خوانین مورچه خورتی است که راه را اداره

سفر اصفهان

میکنند و بلج راه مخصوص میگیرند و اعتنائی بحکومت اصفهان ندارد .

خلاصه وارد کاشان شده در سرحد حکومت کاشان مأمورین کاشانی ما را متوقف ساخته تحقیقات کردند و یادداشت نمودند هویت ما را پرسیدند و اینکه از کجا آمده بکجا میرویم و برای چه کار مسافرت کرده ایم و کجا منزل خواهیم کرد بدیسی است این برای راپرت دادن بسردار جنگ است که بدانند کی بکاشان وارد شده و کی خارج گشته است و هم از عایدات راه که در مقابل آنچه میگیرند قبض چاپی سوش دار میدهند آگاه بوده باشد اینها در سرحد و در نقطه های مهم تلفن دارند اخبار را بهم میرسانند و اگر شخص معرفی وارد شد با تلفن بمركز اطلاع میدهند و از روی همین نظم و ترتیب بود که ساعتی بعد از ورود ما بکاشان کسی از طرف سردار جنگ آمده تبریک ورود گفت و تقاضا کرد برویم بمنزل او و اگر نمیخواهیم برویم او بدیدن ما بیاید .

همسفر من حسن خان اجلال السلطنه صدوری که شخص با احتیاطی است از رجال دولت احتیاط کرد که از سرداریانی دولت ملاقات کرده باشد باین سبب جواب مبهمی بفرستاده سردار داده بیش از یکی دو ساعت در کاشان توقف نکرده روانه شدیم از خیابان وسط شهر میگذشتیم که کبکبه سردار جنگ نمودار شد سوار اسب است و شاید بیش از یکصد نفر پیاده مسلح و غیر مسلح اطراف او را گرفته بدیدن ما بیاید همینکه ارابه ما را دید توقف کرده خوشباش بیکی دیگر گفته روانه شدیم و البته از رفتار ما دلتنگ شد .

از کاشان گذشته تا سرحد این حکومت و از آنجا تا سرحد حکومت اصفهان همه جا امن بود چه مأمورین یاغیان عملیات راهزنی خود را در خارج از حوزه اقتدار خویش انجام میدادند و از این سبب ناامنی در حدودی بود که مأمورین گرسنه دولت اداره میکردند .

خلاصه باصفهان میرسیم اصفهان تا زمان کمی پیش از این با بودن يك حاکم بیحال از طرف دولت اختیارش در دست یاغیان جوزانی بوده است که هنوز هم جنوب این شهر در تحت قدرت آنهاست جوزان یکی از توابع اصفهان است که رضا خان

فصل دوازدهم

وجعفر قلیخان از مردم آنجا بدولت یاغی شده از مسافرین باج راه میگیرند و اشخاص فتنه جوی شهری هم با آنها بیرابطه نمیباشند .

در اینوقت حکومت اصفهان بسردار جنگک نصیرخان بختیاری داده شده و او تعهد کرده است یاغیان اطراف اصفهان را قلع و قمع نماید رؤسای دیگر بختیاری هم برای کمک نمودن باو یا برحسب قراردادی که باهم دارند برای شرکت کردن در غنیمتهایی که بدعت بیاید در اصفهان جمع شده اند .

خلاصه روز ششم ماه رمضان یکهزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۳۷) هجری است باصفهان وارد شده برادر بزرگتر از خود و برادرزادگان و خویشاوندانی که بسیاری از آنها را مخصوصاً جوانان شان را بیمعرفی نمیشناسم ملاقات نموده از دیدارشان خوشحال میگردم . و اما شهر اصفهان - قسمت شمالی آن از آنچه سی سال پیش دیده بودم ویران تر شده است و قسمت جنوبیش که بالنسبه آب داشته است آبادتر گشته است عمارتها دکانها و مغازه ها بطرز جدید ساخته شده است و در خیابان بزرگ چهار باغ که وقتی مهمترین خیابانهای دنیا بوده است و از آثار قدیم آن چیزی که باقیست مدرسه چهارباغ است و باقی ویرانه گشته است مخصوصاً در مدت طولانی حکومت مسعود میرزای قاجار ظل السلطان که در محو کردن آثار تمدن عهد صفویه تعمد داشته است و نگارنده در طفولیت باقیمانده از آثار آبادی قدیم این چهارباغ را دیده بودم بهر صورت در سالهای آخر خواسته اند آنجا را از صورت خرابی و ویرانی که داشته در آورند تصرفاتی در وضع خیابان سازی و بناهای آن کرده اند که ایکاش تمیکردند و بصورت قدیم آن آنرا مرمت مینمودند باری در میان گرد و خاک شدید که باقتضای فصل و بواسطه کم آبی از کوچه و برزن و خیابانهای اصفهان بلند است دسته دسته جوانان فرنگی مآب با لباسهای فاخر دیده میشوند گردش کنان میروند و پیوسته از جامه ها و چشمان و دهان خویش دفاع مینمایند اما چون عادت نموده وضد آنرا ندیده اند چندان متأثر نمیباشند .

آثار تمدن تازه در این شهر قدیم بقدری عاریه بنظر میاید که گوئی مرغی است در هوای شهر در پرواز گاهی هوس میکنند فرود آید چون نزدیک میشود فرود گاهی

نمییند و باز بالا میروند شهر اصفهان را بمنزله دیگری میشود قرار داد که قطعه یخ بزرگی برای آب شدن در آن گذارده شده یکطرفش را آتش کنند و یک قسمت از یخ شروع بآب شدن کرده باشد در صورتیکه قسمت دیگر بحال انجماد خود باقی است و حیواناتی که هر یک در جایگاه خود بی جنبش مانده بودند اکنون بواسطه احساس حرارت بجنب و جوش افتاده بجان یکدیگر میافتند .

بلی در این شهر افراط و تفریط غریبی دیده میشود در جنوب شهر در ضمن گشت و گذار زنان معلوم الحال از اینکه روگشوده دست بدست نظامیان ایرانی (که بنام پلیس جنوب بافند و لخانه بیگانه رابطه دارند و آزادی مخصوص بخود میدهند) داده گردش نمایند هم دریغ نمیدارند بی آنکه مورد تعرضی واقع شوند و در همین وقت در طرف دیگر شهر یک آخوند محله ملا منیر نام برای عوام فریبی بعنوان نبی از منکر در خانه زنی را که بید عملی متهم بوده است بروی او بسته پشت در را با خشت و گل تیغه میکند که زن از گرسنگی بمیرد .

یک دسته از جوانان مست در خیابان عربده میکنند و کسی متعرض آنها نیست و از طرف دیگر جمعی آخوند طلبه اصحاب رؤسای روحانی نما در گوشه و کنار بجستجوی یک مست هستند که او را بخانه رئیس خود برده برای رونق دادن بدکان ریاست شرعی او تازیانه اش بزنند حرص ملاکی در اصفهان در اینوقت بیش از پیش دیده میشود در هر طبقه مخصوصاً در طبقه روحانی نما و در اعیان و تجار هویدا است و میتوان گفت منشأ این حرص در سالهای آخر در عمامه بسر ها در وجود شیخ محمد تقی نجفی بوده است و در کلاه بسر ها در وجود مسعود میزرا ظل السلطان قجر که بعد از آن دو نفر در اولاد آنها بهمان شدت باقی مانده است و چون املاک آنها بالا دست است نسبت برودخانه زاینده رود از بابت آب پیاین دستان انواع ستمگری را روا میدارند و بواسطه قدرتی که یافته اند و یا بواسطه بیحسی مردم معارض برای خود نمیینند .

چیز های تازه ئی که در اصفهان دیده میشود یکی تغییر وضع زندگانی یهود و نصارا است که نصارا جولاهیه محله خود را آباد کرده بر دائره معارف خود افزوده

فصل دوازدهم

روح تجدد و ترقی در میان آنها بیشتر دیده میشود تا در میان قسمتهای دیگر شهر ما و هم یهودیان که دلیل ترین و کثیفترین مردم این شهر بودند بواسطه آمدن يك سرپرست از خارج وضع زندگانی آنها اندکی تغییر کرده مکتب و مدرسه دارند و کمتر مورد تعرض واقع میشوند گرچه محله آنها جو باره هنوز از دیگر محلههای شهر کثیف تر است .

دیگر تازه از هر تازه تازه تر اصفهان تأسیس شدن کمیته آهن است در این شهر و سرعت توسعه حیرت انگیز آن .

در اینوقت که انگلیسیان خود را حاکم حقیقی ایران میدانند و انتظار دارند این مقام را در يك لفافه نازک قانونی رسمیت داده برای خود نگاهداری کنند میخواهند ظرفداران خود را تحت انتظام خوبی در آورده باینوسیله يك قوه ملی هم بحمايت سیاست خود در ایران دردست داشته باشند و چون جوانهای ما طالب شغل دولتی هستند از هر راه که بتوانند بمقصود خود برسند آن راه را میپیمایند بی آنکه مشروع و نامشروع آنرا بخواهند از هم جدا نمایند در اینصورت عضویت کمیته ای که آنها را بمقصود برساند یکی از بهترین وسیله ها خواهد بود خصوصاً کمیته ای که بایک اشاره رئیس یا مدیر آن هر مشکل در برابر هر کار در دوائردولتی برطرف شده وصول بمطلوب حتمی بوده باشد و از طرف دیگر اشخاصی که تحت ستمکاری سران و سروران شهری واقع شده هیچ دادرسی برای آنها نیست چه پناهگاه بهتر از عضویت کمیته آهن خواهند داشت تا از شر ستمکاران آسوده بوده باشند در این حال جای حیرت نخواهد بود اگر این طفل يك شبه ره صد ساله برود و در ظرف مدت بسیار کم بیش از دوهزار نفر از مردم اصفهان پیر و جوان از هر طبقه عضو کمیته آهن شده باشند با اینکه ما توسعه فوق العاده فوری این کمیته را حیرت انگیز خواندیم .

کمیته آهن بهر ملاحظه که دارد مرکزش را در جلفا قرار میدهد مطبعه ای که متعلق بخارجه ها در جلفا بایر مانده بوده است بتوسط قنصلخانه انگلیس بتصرف کمیته در میآید نظامنامه و اوراق خود را در مطبعه خودش طبع کرده منتشر میسازد و مبلغین او در شهر و اطراف مردم را بعضویت کمیته مزبور بی شرط و قید ترغیب

سفر اصفهان

و تحریر می نمایند خلق اصفهان هم که ذاتاً واسطه بر انگیز هستند و بهر وسیله برای رسیدن بمقصود خود متوسل میگردند عضویت کمیته را برایمکان میبندیرند .

بدیهی است قنصلخانه انگلیس در اصفهان گرچه بملاحظه دیگر قنصلخانه های جنبی بوده باشد نمیخواهد در کار کمیته آهن دخالت مستقیم بنماید در اینصورت کافی خواهد بود که بحکومت و دوا، از دولتی سرآ بسپارد با مدیر کمیته مساعدت لازم است برای مدیریت این کمیته انگلیسیان حسینخان معتمد گیلانی را که از آشنایان نگارنده است و در جلد سیم این کتاب نام برده شده انتخاب مینمایند و او در جلسا منزل نموده کمیته را دائر میکند و دستورهای کلنل هیک قنصل انگلیس را در کار توسعه کمیته اجرا مینماید و مورد ملاحظه بسیار از هر طبقه واقع میشود پس از ورود نگارنده باصفهان معتمد بسابقه آشنائی از من ملاقات کرده شرح کمیته و عملیات آنرا نقل میکنند و میگویند بدست این کمیته میتوان بهر گونه اصلاح در ایران شروع کرد .

نگارنده از شنیدن اوضاع کمیته آهن و خواندن نظامنامه آن که از روی فکرهای ورزیده عمیق کشتار تنظیم شده است بسیار نگران میگردد خصوصاً که از مدیر آن میشنوم که میخواهند مرکز تهران آنرا بزودی دائر کنند و سه نفر عضو اساسی آن وثوق الدوله رئیس دولت نصره الدوله و وزیر عدلیه و سید ضیاءالدین طباطبائی خواهند بود و بدیهی است این تعیین را رئیس دولت کرده است که کار در دست خودش بوده باشد و شمع تهران با اینوصف خواهد توانست در زمان کمی همه کارکنان دولت را عضو کمیته نماید و از این بهتر برای پیشرفت هر سیاستی که داشته باشد چه وسیله خواهد بود .

حسینخان معتمد با اینکه محکوم او امر کلنل هیک است دادن اختیار کمیته تهران را بدست این اشخاص خطرناک تصور میکند و از نگارنده میخواهد سه نفر اشخاص وطن دوست را باومرفی کنم بلکه بتواند کلنل را حاضر کند از خیال سپردن کمیته مرکز سه نفر یاد شده صرف نظر نماید و عمده نظرش این است بلکه نگارنده خود پذیرم یکی دوروز برای مطالعه اطراف کار فرصت خواسته بعد از مطالعه با اینکه صلاح شخص من نبود بصلاح مملکت پذیرفتم و با خود گفتم دواي مسموم اگر بدست اهلاش باشد در موقع ضرورت بقدر حاجت آنرا بکار برده و سود میدهد و اگر بدست غیر اهلاش باشد سوء استعمال نموده باعث هلاکت میشود بنا بر این تا این قوه مسموم خطرناک سوء استعمال نشود باید فداکاری کرده برای محدود ساختن آن از خود گذشت مدیر کمیته از این تصمیم خرسند شده کلنل را از سپردن کمیته مرکز سه نفر ذکر شده منصرف میسازد و در نتیجه نوسنجات و مهر کمیته بدست نگارنده آمده بی آنکه رسماً عضو کمیته شده باشم و یا غیر از رسیدن آن اشیاء امضائی از من گرفته باشند تا ببینم در تهران با این بسته امانت که بچشم من از دهائی میآید چه معامله باید کرد .

خلاصه یکماه در اصفهان میمانم مختصر باقیمانده ملك موروثی را میفروشم و بهتران بر میگردد در این یکماه بختیار بها که در اینوقت حکومت دارند با قوای ایلی خود و قوه ژاندارمری و یک عده از پلیس جنوب که برای کمک آنها ارفارس آمده است با یاغیان چو زانی جنگ کرده رؤسای آنها را گرفتار و اعدام میکنند غنیمت بسیار بدست میآورند از چپاول کردن اطراف دوروز دیک منزلهای آنها بنام اموال یاغیان و از گرفتن پول زیاد از بولداران شهری و دهاتی هم بجرم داشتن رابطه خودداری میتهایند .

فصل سیزدهم

یاغیان کاشان و سرانجام کار ایشان

بعد از قلع و قمع شدن طاعیان اصفهان و توفیق الدوله بکار یاغیان کاشان که اعدام جوزانیان اصفهان مر بو طین با ایشان پشت آنهار الرزانیده است دست میز ندو برای اینکه خونریزی نشود میخواهد بظاهر تأمین داده بتهران نشان برده آنجا کارشان را بسازد. از روی این سیاست شرعی بماشاه الله خان سردار کاشانی نوشته اورا تأمین داده بتهران میطلبید و امر کتبی و تلگرافی پی در پی در اینخصوص صادر میکند. ماشاه الله خان و پدرش نائب حسین که سالها ست بدولت یاغی هستند و معلوم نیست پشت آنها بکجا گرم است از خیالات دولتیان البته بی خبر نمیباشند و از این احضار نگران مانده سخت بدست و پا میافتند.

یاغیان کاشان در میان دو محذور مانده اند اگر بتهران بروند بابای خود سر دار رفته اند و اگر نروند بختیارهای اصفهان بایک قسمت از پلیس جنوب که اکنون در آن شهر است و قسمتی که از کرمان خواهد رسید واردوی مکملی از ژاندارمری که در قم تمرکز یافته است بکاشان حمله کنند و ممکن نیست کاشانیان یاغی با چند ضد نفر تیرانداز که دارند در مقابل این اردو ها بتوانند خودداری نمایند و بدیهی است در مدت چند سال که این سرکشان در این شهر و اطرافش حکومت دارند روزی را بدتر از این روز بخود دیده باشند.

نگارنده با اطلاع از نظریات دولتیان میخواهم با شتاب از کاشان بگذرم از مورچه خورت تا نزدیکی کاشان هنوز مأمورین سردار کاشانی راهداری میکنند اما با پریشان حالی و نگرانی شدید بواسطه واقعه قلع و قمع یاغیان اصفهان و بهمین جهت بیش از پیش بمسافرین خدمتگذاری مینمایند شب یازدهم شوال یک هزار و سیصد و سی و هفت (۱۳۱۲ هـ) است دریکفرسخی کاشان اسبهای درشکه من در میان شنهای راه که

یاغیان کاشان و سرانجام کار ایشان

گذشتن از آنها بجهت اسبهای غیر معتاد بی اشکال نیست و ایمانند و هیچ وسیله ندارم که خود را بکاشان برسانم در این حال در روشنائی ماهتاب پیاده‌ئی تفنگ بر دوش دیده میشود که بشتاب بجانب کاشان میرود او را صدا کرده میبرسم کیستی بکجامیروی میگوید از نوکران سردارم بشهر میروم میبرسم اگر کاغذی بدهم سردار میرسانی میگوید البته بروی کارت خود مینویسم آقای سردار جنگ اسبهای من در میان شما و امانده‌اند پیاده کازت را گرفته بسرعت روانه میگردد.

در این حال چند اسب خالی متعلق به پست میرسد که بکاشان میروند درشگه را با آنها بسته روانه میشویم طولی نمیکشد ده سوار از طرف سردار با اسب سواری خودش میرسند باعذرخواهی که اسبهای درشگه او حاضر نبوده است نگارنده با اظهار امتنان میخواهد از آنها جدا شود ولی نپذیرفته اطراف درشگه را گرفته مراقباً بخانه سردار وارد میسازند اما نمیپذیرم که آنجا منزل نمایم همراهان خود را بکاروانسرای دولتی که مهمانخانه مختصری هم دارد فرستاده خود برای یکی دوساعت بخانه سردار یاغی ورود مینمایم.

خانه ماشاءالله خان در سر راه اصفهان واقع است مشتمل است بر چند دست عمارت و حیاط بیرونی او که بمنزله دربار وی میباشد باغچه ایست مشتمل بر یک عمارت کرسی با برج و باروهای بلند محکم.

چند سال پیش در موقع حمله ژاندارمری باین برج و باروها برای گرفتاری این یاغی یکی از صاحبمنصبان ژاندارم میرزا احمد خان حامد الملک شیرازی که از دوستان صمیمی نگارنده بود متهورانه از برجی بالا میرود و باتیر سردار یا یکی از بستگانش کشته میشود در ورود باین خانه و دیدن آن برج و باروها یادآوری این حادثه در قلب من تأثیر شدید مینماید.

در صحن عمارت و در بالای بامها و در میان برج و باروها عده زیادی تیر انداز جوقه جوقه گرد آتش افروخته نشسته‌اند کسان سردار مرا بعمارت رهبری میکنند و از فرش نبودن دالانهای عمارت و راه روها معذرت میخواهند و میگویند بعضی ترتیبا در کار است که فرشها را جمع نموده‌ایم وارد میشویم بیک اطاق پنج ذرع در سه ذرع

که يك پارچه قالی و چندصندلی در آن است و دولامپ بزرگ نفتی در وسط جوانی از اعضای ادارهٔ تحدید تریك از مردم تهران روی یکی از صندلیها نهسته است گرچه خودش میگوید اینجا میهمان هستم ولی بجاسوس دولت بودن بیشتر شباهت دارد تا بمیهمان چنانکه در ظرف چند دقیقه پیش از ورود صاحبخانه از عات ورود من بآنجا و از سابقهٔ آشنائی من با سرداریائی تحقیقات میکند.

مشاء الله خان وارد میشود در اینوقت تقریباً عه‌رش میان سی و چهل است بلندبالا و خوش اندام لباس نظام دربر کلاه نظامی پوست بره زرد رنگ کلابتون دوخته بر سر با پای برهنه بی جوراب فوق‌العاده اظهار فروتنی نموده مینشیند از ورود من اظهار مسرت بسیار میکند و میگوید هنگام رفتن باصفهان از ملاقات من طفره زدید ولی خدا خواست که در مراجعت بخانهٔ من وارد شوید و این يك خوشبختی است برای من زیرا در اینوقت بینهایت آرزو داشتم کسی مانند شما ملاقات کرده در کار خود باو مشورت نمایم من شما را از همه کس راستگوتر و بهتر میدانم البته از قضیهٔ احضار من بتهران خبر دارید میگویم شنیده‌ام میگوید حالا متحیرم چه کنم بهتر این است نوشتجات و تلگرافها را ببینید و تکلیف مرا معین نمائید پس منشی خود را صدا کرده هرچه نوشته و تلگراف در این باب رسیده همه را نزد من میگذارد و نوشتجات و ثوق الدوله متضمن خوف و رجاست و امیدواری در آنها بیشتر از ناامیدی است و ثوق الدوله بسردار یاغی با احترام مینویسد که من بهر کس قول داده‌ام بقول خود رفتار کرده‌ام بی درنگ و بی ملاحظه بیائید بتهران.

سردار از ثوق الدوله تقاضا کرده که دویست نفر سوار مسلح با خود بتهران ببرد و این بچند ملاحظه بوده است یکی آنکه قوهٔ منی همراه خود داشته باشد و دیگر آنکه حوزهٔ خود را بهمراه بردن این عده از سوار و صاحبمنصب برهم نزده باشد و هم آنها بلا تکلیف اینجا نمانند و گرفتار دست قوای دولتی که باین شهر وارد میشود نگردند رئیس الوزراء درخواست او را میپذیرد و ادارهٔ ژاندارمری قم دستور میدهد که بگذارند سردار با دویست نفر سوارش بطرف تهران بیاید.

سردار از انتظام الدوله حاکم رسمی کاشان که غیر از اسمی نبوده است میخواهد

یاعیان کاشان و سرانجام کار ایسان

که باتفاق وی بتهران برود و این مانند تشبث غریب است بتخته پاره حاکم مزبور هم تحصیل رخصت از مرکز نموده و باوقول داده است که با وی بتهران روانه شود بدیوی است این توسلها بهیچوجه بحال اوفائده ندازد و بلکه شاید بر مشکلات کار وی بیفزاید پس از خوانده شدن تلگرافها و اطلاع یافتن از جریان کار سردار از نگارنده تکلیف میخواهد باو میگویم اگر بڑاستی از من کسب تکلیف میکنی و بآنچه میگویم رفتار مینمایی هرچه میدانم بگویم و اگر نمیکنی مشورت نمودن با من بیعابده است .

سردار میگوید نظر باعتقاد کاهلی که بشما دارم هرطور بگوئید رفتار خواهم کرد میگویم شما باید بتهران بروید اما نه بعنوان سردار جنگ بلکه بنام ماشاءالله خانی که از کرده های خود پشیمان شده که میخواهد گذشته های خود را بحسن عمل جبران نماید شما باید اسب و تفنگ و سوار با هر قدر ذخیره جنگی که دارید همه را تسلیم ژاندارمری نموده قبض رسید بگیریید بعد با یک نوکر خود را بتهران رسانیده بخانه رئیس دولت وارد شوید از گذشته ها پوزش بطلبید دارائی خود را تسلیم دولت نمائید که هرچه مال مردم است بصاحبانش رد کنند و از دولت تکلیف آینده خود را نسبت بتوقف در هر کجا و نسبت بشغل و کار و معاش بخواهید هرطور گفتند همانطور رفتار نمائید .

باین ترتیب رفتن شما بتهران صلاح است و بغير از اینصورت باشد خطرناک میباشد چاره هم جز رفتن ندارید اگر برای شنیدن نصیحت من حاضر شدید و بخواهید من چند روز اینجا توقف کرده در اصلاح کار شما اقدام میکنم و با حصول اطمینان شما را با خود بتهران میبرم و تعهد مینمایم در هر حادثه که پیش بیاید با شما شرکت نمایم سردار از شنیدن سخنان من که هیچ مناسبت با روحیات و افکار او ندارد باطنا ملول شده اما بروی خود نیاورده میگوید حالا که بمن رخصت داده اند دوست نفر سوار با خود ببرم چرا تنها زفته باشم میگویم عقیده من این بود که گفتم شما باید مانند ماری که پوست میاندازد از هر چه دارید و از هر چه بآن تکیه میدهید صرف نظر کنید برای اینکه جان سلامت در برید میگوید در باب سلامت جان از قنصل انگلیس که در اصفهان میباشد اطمینان نامه گرفته ام و هم بوزیر مختار انگلیس در تهران رجوع

فصل سیزدهم

نموده او هم اطمینان داده است بشرط آنکه تا شش روز بعد از رسیدن آن اطمینان نامه من در تهران باشم و یا از کلان حرکت کرده باشم و گرنه آن نوشته بی اعتبار خواهد بود میرسم چند روز است آن نوشته رسیده میگوید ده روز میشود من اندکی در اندیشه میروم و احساس میکنم که از اندیشه کردن من سردار متوحش شد اما گفت نقلی ندارد دوباره کاغذ نوشته تقاضا کرده ام اطمینان نامه دیگر بفرستد .

بالجمله در نتیجه مذاکرات طولانی اظهار میکند که حاضر است بنصیحت من رفتار کرده تنهاتهران برود در آخر شب در موقعیکه میخواهم بمنزل بروم از من تقاضا میکند که در تهران با او همراهی نمایم و هم از یکی از شاهزادگان قجر که اکنون مقام وزارت دارد تعریف کرده میگوید با او دوستی دارم و لابد او هم با من مساعدت خواهد کرد .

امشب میگذرد صبح زود فردا با تلفنی که اتفاقاً در اطاق خواب من است از من تقاضا میکند که دفعه دیگر بمنزل وی رفته باز باهم صحبت بداریم جواب میدهم امروز بمنزل حاکم میروم میگوید حاکم را هم میگویم بیاید اینجا میگویم بهتر است شما هم بمنزل حاکم بیایید چون میبند اصرار فایده نمی دارد و عده میدهد که بدار الحکومه بیاید همان دار الحکومه که هیچگونه اعتنائی بآن نداشته کمتر بدانجا قدم میگذاشته است .

خلاصه نگارنده بمنزل حاکم میروم و او را از مذاکرات شب و صبح آگاه میسازد حاکم میگوید مدتی است در این شهر هستم یکمرتبه اینجا آمده است و هر وقت کاری داشته یا من و یا نائب الحکومه را احضار میکرده است و گاهی هم اجازه نشستن بنائب الحکومه نمیداده است حالایچاره شده که باین خانه میآید و بالاخره چکمران مرعوب بنائب الحکومه میگوید با تلفن بسردار بگو من برای شرفیابی حاضر هستم ولی چون فلانی میهمان من است اگر شما مرحمت فرموده سرافرازم فرمائید موجب امتنان است .

سردار جواب میدهد بعد از ناهار خواهم آمد .
هوای بسیار گرم است ما در سرداب عمیقی استراحت نموده ایم حاکم با اضطراب .

خاطری که از آمدن سردار باغی دارد مشغول دستور تشریفات ورود اوست طرف عصر سردار با جمعیت بسیار که صحن بزرگ خانه و پاره‌ئی از اطرافها و سردابها و بالای بامها را هم خالی نمیگذارند وارد میشود و این عادت اوست هر کجا برود مخصوصاً امروز که از اوضاع نگرانی دارد بیشتر جمعیت با خود آورده است یکی دو نفر از روحانی نمایان هم با او هستند مجلس طول میکشد و مذاکرات همه راجع است برفتن سردار بتهران و امروز برخلاف شب گذشته از رفتن بتهران اظهار نگرانی میکند وقایع اول مشروطیت را که در عدلیه تهران گرفتار شده و استنطاق گشته نقل میکند پیشوایان حکومت ملی را که در مجلس استنطاق مزبور بر او سخت گرفته‌اند ناسزا میگوید و از گفتن کلمه های رکیک هم دریغ نمیدارد نسبت بدو نفر نماینده کاشان که تازه انتخاب شده‌اند فحاشی مینماید و میگوید اینها بمن التماس کردند آنها را و کیل کنم من چوب بر سر مردم زده بزور برای آنها رأی گرفتم که در تهران بکار من بخورند حالا معلوم نیست چه میکنند و هم در ضمن صحبت میگوید تلگرافهای وثوق الدوله مراقب نکرده است زیرا نمینویسد من بتو اطمینان میدهم بلکه میگوید بهر کس قول داده‌ام بگفته خود وفا کرده‌ام .

انتظام الدوله که طرف دیگر نگارنده نشسته است آهسته میگوید پدرش رأیش را زده است و الاراضی شده بود برود نگارنده نیز بطور نجوی بسردار میگوید شب نصایح من بشما اثر کرد و حاضر شدید بتهران بروید دیگر چرا تردید کرده‌اید اجازه بدهید باشما مزاح کرده بگویم بر بدرت اعنت بدیبهی است از این حرف دل‌تنگ شد ولی لبخند زد و گذشت در آخرین مجلس بی‌اصرار حاضرین قبول میکنند از شهر حرکت کرده چند روزی در فرح آباد که عمارت بیلاقی اوست بماند و بعد بتهران برود .

خلاصه همین شب نگارنده کاشان را ترک کرده بطرف تهران میروم در تهران شرح وقایع کاشان را بدولتیان اطلاع میدهم و بعد از چند روز تلفن ماشاءالله خان از قم بمن میرسد که میگوید وارد قم شده می‌آیم بطرف تهران بامید مرحمت شما و فراموشی میکند که وعده همراهی با او باینصورت نبود که بعنوان سردار جنگ و با دو دست نفر

سوار مسلح بتهران بیاید .

در همین روز که تلفن ماشاءالله خان بمن میرسد وزیر مختار انگلیس سرپرسی - کاکس بدیدن نگارنده آمده است از او میپرسم که شما با ماشاءالله خان کاشی همراهی خواهید کرد میگوید از ما تقاضا کرده بود در قلهک (یعنی در پناه سفارت انگلیس) منزل نماید من از رئیس دولت پرسیدم آیا میتوانم اجازه بدهم در قلهک برای او منزلی معین نمایند جواب منفی داده است از اینجا بر من معلوم میشود قصد گرفتاری او را دارند و باینصورت که او میآید هم باید گرفتار شده بسزای کردار خود برسد و دو بیست نفر دزد که با خود آورده است خلع سلاح شوند نگارنده هم جواب تلفن او را پس از ورودش بتهران بوی پیغام میدهم که نظریات من در کار شما همان است که در کاشان گفتهام .

سردار یاغی مغرور دو بیست نفر تفنگچی سوار خود را در حضرت عبدالعظیم میگذارد و خود بتهران میآید منزلی میگیرد روز ها با مردم آمد و شد نموده گاهی نزد وثوق الدوله میرود و میآید و شبها بهیاشی میردازد و وثوق الدوله باو تکلیف میکند که سوارهایش اسلحه خود را داده متفرق گردند او نمیپذیرد و در سر این قضیه خودش را توقیف و حبس مینمایند و بعد از چند روز سردار یاغی بسر دار مجازات میرود و سوارهای او را با زد و خورد کمی ژاندارمری خلع سلاح مینماید و پدرش را هم که در اطراف کاشان شرارت میکرده دستگیر مینمایند و او را نیز اعدام میکنند و قضیه کاشان خاتمه مییابد .

چیزی که بظاهر بدنا بود این بود که دولت با او اطمینان داده باشد و برخلاف آن رفتار شده باشد برای جبران این کار هم وثوق الدوله لایحه ئی نشرداد و نوشت حمد خدا را که این یاغی طاغی نتوانست از تأمین دولت استفاده نماید .

فصل چهاردهم

قرارداد وثوق الدوله



وثوق الدوله

دولت ایران همان دولت آبتن که بزودی بار حمل خود را در سیاست بصورتی بر زمین میگذارد که ممکن است مملکت دارا و انوشیروان را فدای هوسرانی مشتی از فرزندان ناخلف او بنماید و در سایه سیاست ناتوان در بار و فساد اخلاق و بدسیاستی گریزویی از طبقه اول در هر لباس استقلال چند هزار ساله ایران قربانی بگردد که خدا آن روز را بمان نشان ندهد

میرزا حسن خان وثوق الدوله برای موفق شدن بگرفتن چند میلیون لیره بعنوان قرض واستحکام

مقام ریاست خویش حاضر شده است در حال دائر نبودن مجلس شورایی ملی برخلاف قانون اساسی قراردادی بانگلیسیان ببندد که در حکم تسلیم کردن مملکت به بیگانان بوده باشد رئیس دولت کنونی ما با اینکه شخص حساس با اطلاعی است طوری چشمش بسته شده است که غیر از انگلیس و فتح و فیروززی او چیزی را نمیبیند یعنی انگلیس را محور سیاست دنیا تصور میکند فرانسه و ایتالیا و بلکه امریکارا در برابر سیاست انگلیس در آسیا بی قدرت آلمان و اطریش را مرده عثمانی را محوشده تصور مینماید و روس